

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی
الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا
سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداءه و عجل الله تعالی فرجه الشریف.

بحث دوم از بحوث چهارده‌گانه این بود که آیا فرق بین اماره و اصل چیست؟ که می‌بین
شدن این مسأله خودش مبداء تصدیقی است برای بحث مهم دیگری که وجه تقدیم
امارات بر اصول چیست و این ترتیب که فقیه ابتدائاً به امارات باید مراجعه کند و بعد به
اصول این حکمتش، وجهش، سرّش چیست. بنابراین از دو جهت این بحث مهم است؛ هم
فی نفسه و هم از جهت این که مطلع تصدیقی است برای بحث دیگر هست.

در بیان فرق بین اماره و اصل مسالک متفاوتی وجود دارد، شاید حدود هشت، نه مسلک
در این باب وجود دارد که باید متعرض آن‌ها بشویم.

وجه اول که وجه دومی است که شهید صدر در بحوث بیان فرموده اما به حسب تاریخی
چون شاید مقدم شده آن را اول عرض می‌کنیم.

وجه اول این است که گفته شده است فرق بین اماره و اصل در ناحیه موضوع اماره و
اصل هست. در اصول در ناحیه موضوع اخذ شک شده، اما در امارات در ناحیه موضوع
اخذ شک نشده است. و این اخذ شک آثاری دارد؛ هم در جمع بین حکم واقعی و ظاهری
می‌توانیم از آن استفاده بکنیم و هم در باب تقدیم امارات بر اصل می‌شود از آن استفاده
کرد، چون آن اخذ شک شده با وجود اماره آن شک منتفی می‌شود، سالبه به انتفاء
موضوع می‌شود، جایگاه ندارد اخذ. حالا این توضیحاتش ان شاءالله بعد خواهد آمد. حالا
فعلاً فارق را این قرار دادند. شاید از کلمات شیخ اعظم در فرائد این مطلب استفاده
می‌شود و دیگرانی هم تبعیت کرده باشند.

حالا مقصود چیه؟ در آن جا در موضوع، شک اخذ شده، در این جا در موضوع شک اخذ
نشده مقصود چیه؟ در اصطلاح آقایان موضوع به دو چیز گفته می‌شود؛ یکی آن فعلی که
حکم بر آن قرار داده شده و جعل شده است، مثلاً أفعال المکلفین، شرب توتون که فعل
مکلف است این موضوع حرمت است مثلاً. یا در صورت شک شرب توتون موضوع اصل
حلیت است. «کل شیء لک حلال حتی تعلم أنّه حرام» یا «کل شیء طاهر حتی تعلم أنّه
نجس» یا «رُفِعَ ما لا تعلمون» یا «ما لا تعلمون». آن چیزی که نمی‌دانی، جاهلی نسبت به
آن رفع شده است. رفع می‌شود حکم، و ما لا تعلم، ما تشک فیهِ، می‌شود موضوع. این یک
اصطلاح است در باب موضوع.

اصطلاح دوم عبارت است از مکلف، مخاطب، مکلفین، مخاطبین آن هم موضوع حکم
است. حالا در این جا که گفته می‌شود در باب امارات در موضوع شک اخذ نشده ولی در
باب اصول عملیه در موضوع شک اخذ شده. این به هر دو تفسیر قابل بیان هست.

اما به تفسیر دوم که چون تصریح به این شده، به نحو به خصوص در بعض کلمات محقق خویی، این است که مکلف و مخاطب و مَنْ وُضِعَ له الحكم این در باب امارات شک در آن نیست اما در باب اصول شک در آن هست. چطور؟ برائت برای کی جعل شده؟ حلیت برای کی جعل شده؟ برای چه مکلفی جعل شده؟ برای مکلفی که شک در واقع دارد. پس الشاک فی الحكم، کسی که نمی‌داند حلال است یا حرام است، واجب است یا واجب نیست، طاهر است یا نجس است، برای این آدم شک شارع چی جعل کرده؟ آن جا برائت کرده، آن جا حلیت جعل کرده، آن جا طهارت جعل کرده و هکذا.

اما در باب حجیت امارات گفته «الخبر الواحد حجة» نگفته «ایها الشاک». آن جا موضوع را شک قرار نداده، ای کسی که شک در واقعه هستی خبر واحد حجت است. گفته ایها الناس خبر واحد حجت است. بنابراین موضوع در آن جا شک است؛ یعنی مخاطب، یعنی مکلف، یعنی من له جُعل هذا الحكم. اما در این جا نه، چنین چیزی اخذ نشده، بلکه من قامت عنده الأمانة موضوع حکم است. این طبق این بیان این جور تفسیر می‌کند.

طبق آن معنای اول آن جا این جوری می‌گوییم: گفته می‌شود که «التن المشکوک حکمه حلال»، «التن المشکوک حکمه الواقعی مرفوع عنه الحكم الواقعی» پس بنابراین در این موضوع؛ یعنی خود آن چیزی که حکم روی آن می‌رود، آن فعل، توتون هم یعنی شرب توتون دیگه، شرب التن.

خب در آن جا این جوری گفته شد، اما در این جا گفته شده «خبر الواحد حجة». «الخبر الواحد المشکوک فلان» که نیست. بنابراین، این فارق بین اصول و امارات است که در ناحیه موضوع حالا چه به آن معنا، چه به این معنا اخذ شک شده و این باعث می‌شود آثار را که هم جمع بین حکم واقعی و ظاهری درست بشود مثلاً طبق مبنای این‌ها و هم وجه تقدیم امارات بر اصول درست بشود. چون اماره وقتی آمد آن شک دیگه از بین می‌رود سالبه به انتفاء موضوع می‌شود.

این فرمایشی است که بزرگان و اساطینی مثلاً به این قائل شدند. بر این فرمایش وجوهی از ایراد وارد شده که ببینیم آیا آن‌ها تمام هست یا تمام نیست.

وجه اول که محقق خویی فرموده و محقق شهید صدر هم قبول فرمودند و غیر واحدی از محققین این اشکال را پذیرفتند و قبول کردند و به همین وجه رد کردند این مبنا را. گفتند: این مطلبی که شما می‌گویید که در آن اخذ شک شده در این نشده، این یک چیز در مقام اثبات و ادله و السنه روایات و این‌ها است. بله اگر شما به السنه روایات نگاه کنید می‌بینید این جا گفته شده، همان طور که خواندیم «کل شیء طاهر حتی تعلم أنه قذر» به خاطر این غایت می‌فهمیم یعنی «کل شیء» که نمی‌دانیم. یا در حدیث رفع فرموده شده است «رُفِعَ ما لا يعلمون» یا فرموده شده است «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنه» یا «کل شیء مطلق حتی یرد فیه النهی» این‌ها درسته. اما در خبر واحد ما نداریم چنین چیزهایی را. ادله خبر واحد، ادله سایر امارات این جور چیزها در آن اخذ نشده. اما برهان به ما می‌گوید همان جور که در اصول شک اخذ هست اثباتاً و ثبوتاً در مورد امارات هم حتماً شک اخذ شده ولو مولی تفوه به آن کلامش نکرده باشد. اما برهان به ما می‌گوید که حتماً آن جا هم در موضوع شک اخذ شده.

آن برهان چیه؟ آن برهان این است که اگر اخذ شک نشود استحاله لازم می‌آید، امتناع لازم می‌آید و التالی باطل فالمقدم مثله که اخذ شک نشود باطل است؛ بنابراین باید گفت

اخذ شک شده.

حالا توضیح مطلب:

توضیح مطلب این هست که وقتی که مولی در امارات یا در اصول وقتی می‌خواهد حکم جعل بکند شش فرضیه محتمل است؛

یک فرضیه این است که بگوییم مهملاً جعل کرده، خودش هم نمی‌داند. می‌گوید اماره حجت است حالا از او سؤال می‌کنیم برای کی؟ نمی‌داند. اهمال حتی عند خودش. می‌گوید ما می‌دانیم این حجت است اما برای کی و کجا و این‌ها نمی‌دانیم. این یک فرضیه است.

خب این فرضیه که روشن است باطل است. به خصوص فی مولانا، فی جاعلنا که خدای متعال باشد. حالا اگر بگوییم دیگران هم ممکن است این چیز برای آن‌ها... که آن جا هم ممکن نیست، چون هر کسی بخواهد جعل حکم بکند توجه به موضوع و اطوار و احوالش دارد. اهمال برای جاعل در هیچ کجا متصور نیست به خصوص در مورد جاعل ما که خدای متعال و معصومین علیهم السلام باشند. پس اهمال می‌رود کنار، این فرضیه باطل است.

فرضیه دوم: این هست که مقید کند... حالا که اهمال ندارد مقید کند به عالم به حکم. بگوید: ای کسی که یقین داری و می‌دانی که حکم واقعی که مثلاً حلیت شرب توتون است این روایتی که دال بر حلیت شرب توتون هست برای تو حجت کردم. ای کسی که می‌دانی نماز ظهر واجب است این خبر دال بر وجوب نماز ظهر را بر تو حجت کردم.

خب این فرضیه هم باطل است. چرا؟ برای این که لغو است. کسی که می‌داند به همان علم خودش استناد می‌کند، جعل این حجیت برای او چه فایده‌ای دارد. پس این هم باطل است.

فرضیه سوم این است که جعل کند حجیت را برای کسی که عالم به خلاف است و می‌داند که این اماره مطابق واقع نیست، مخالف واقع است. ای کسی که می‌دانی حکم واقع را و می‌دانی این اماره خلاف این را دارد می‌گوید، علیرغم این‌ها من این اماره را برای تو حجت کردم.

خب این هم باطل است و اسوء حالاً از آن قبلی است. برای این که آن فقط لغویت بود، عدم فایده بود، این القاء فی المفسده هم می‌شود. اغراء به جهل هم می‌شود. خب پس بنابراین، این هم افحش است و اسوء است.

فرضیه چهارم: این که جامع بین بین عالم به مطابقت با واقع و عالم به مخالفت با واقع برای آن هم جعل کرده باشد. می‌گوید: ای کسی که عالم هستی؛ حالا یا عالمی به این که این خبر مطابق با واقع است و حکم واقع را می‌دانی یا عالم هستی به این که این خبر مخالف واقع است و حکم واقع چیز دیگری است، من این خبر را برای شما حجت کردم؛ نه برای شاک، برای عالم‌ها.

خب این فرضیه هم باطل است. چرا؟ برای این که دو شقش را قبلاً باطل کردیم. وقتی دو شق باطل بود این که جامع بین الامتناعین هست. پس بنابراین به طریق اولی باید خراب باشد وضعش.

فرضیه پنجم این است که جامع بین عالم به مخالفت، عالم به مطابقت و شک. ای کسی که عالمی به این که موافق واقع هست و ای کسی که عالم هستی به این که مخالف واقع است و ای کسی که شک هستی در حکم واقعی. پس عالم به حکم واقع، عالم به این واقع غیر این است که این اماره دارد می‌گوید، و شک در این که واقع چیست، برای همه این‌ها بیاید جعل بکند. جامع بین این‌ها است.

سؤال: این‌ها قیودش باشد یا این که نه...؟

جواب: جامعش شد دیگه. مقید به آن جامع است و مخاطب آن جامع است یا آن موضوع را قیدی به آن می‌زند که همه این سه حالت را بگیرد.

خب این هم که معلوم است باطل است. چرا؟ چون دو شقش باطل است دیگه. پس این جامع هم باطل است.

فرضیه ششم این است که دست از همه این‌ها بردارد فقط برای شک جعل بکند. بگوید: ایها الشاک در این که حکم واقعی چیه، من این اماره را برای تو حجت کردم تا از این حالت شک و تردید و تحیر بیایی بیرون. این درسته، و هیچ مشکلی در آن نیست.

پس بنابراین ما شش فرضیه که بیشتر نداریم. اگر این ششمی نباشد سایرین خواهد بشود مستحیل است. پس بنابراین برهان به ما می‌گوید چی؟ می‌گوید همین فرضیه ششم درسته که اخذ شک شده.

روی این برهان محقق خویی و من تبعه، شاید قبل از ایشان محقق نائینی... اصل این برهان در کلمات محقق نائینی که اجمال مخالف است این ریشه‌اش در کلمات محقق نائینی قدس سره هست. مکتب محقق نائینی و ایشان و این بزرگان تسلّموا به این برهان فلذا گفتند علیرغم این که ممکن است در ادله حجت امارات شک اخذ نشده باشد اما این برهان قویم به ما می‌گوید که شک اخذ شده. ما می‌گوییم لافرق بین الامارات و الاصول در این که در هر دو شک اخذ شده است.

سؤال: حاج آقا شک در اماره و شک در اصول متفاوت نیست؟

جواب: هیچ فرقی نمی‌کند.

سؤال: این جا شک قبل از فحص است در امارات.

جواب: آن هم حجیتش بعد الفحص از معارض و فلان و این‌ها است.

این فرمایش بود. این فرمایش محل ایراد و اشکال هست به دو بیان؛

بیان اول مطلبی است که خود این بزرگان در جاهای دیگه فرمودند و حالا این جا مورد غفلت واقع شده و به آن توجه نشده. و آن این است که اطلاق چون علی التحقیق نه جمع قیود است نه رفض قیود است. نه این است که جمع قیود می‌کند مطلق و نه این که رفع می‌کند یعنی توجه به آن می‌کند و آن را کنار می‌زند. بلکه اطلاق این است که حکم را بر نفس طبیعت بلاقید بیاورد. روی خود طبیعت قرار بدهد. چون این چنینی است فلذا فرمودند شمول اطلاق نسبت به مواردی که اثری بر آن بار نیست موجب لغویت نمی‌شود. چه کار لغوی از مولی صادر شده؟ لغو در صورتی که ما یک کاری نکنیم، یک

هدف درستی نداشته باشیم. اما اگر یک کاری می‌کنیم در سایه آن قهراً به واسطه آن یک شمولی هم پیدا می‌شود خب این چه لغویتی بر آن هست. مثلاً من می‌خواهم با یک آینه‌ای زید را نشان بدهم خب این آینه را بلند می‌کنم که عکس زید در این بیفتد. حالا کنارش عمرو و بکر و خالد هم عکس‌شان می‌افتد. آیا این... می‌گویند ما کاری به عمرو و بکر و این‌ها نداشتیم. این که داری آن‌ها را نشان می‌دهی لغو است. نه آقا، من اگر بخواهم آن‌ها را نشان ندهم باید یک کار اضافی بکنم. بیایم یک کاغذی دور آن بچسبانم تا این که فقط آن شخص... و الا اگر آینه را بلند کنی همین طور که زید را نشان می‌دهد خب عمرو و بکر و خالد هم کنارش نشستند نشان می‌دهد، اشکالی دارد. لغو است؟

خب اگر ما به این مسأله توجه کنیم که خود این آقایان هم فرمودند خب اگر شارع بیايد این جا، مولی بگوید «الأمانة حجة، خبر الواحد الثقة حجة، لِم؟ للجامع بین ال.... برای آدم که این آدم هم شامل عالم به خلاف، عالم به وفاق و شاک بشود. اشکالی دارد، لغویت لازم می‌آید. بگوید ایها المكلفون خبر واحد را برای شما حجت کردم. مکلفون اطلاق دارد. عالم را بگیرد، شاک را هم بگیرد. حالا عالم به خلاف را نمی‌گوییم ولی این جامع که اشکالی ندارد. بنابر این برهانی که شما اقامه می‌کنید و می‌فرمایید که اگر اخذ شاک نشود، غیر شاک اخذ نشده باشد این محال است، لغو لازم می‌آید، پس حتماً باید مقید به شاک باشد این تمام نیست، نه می‌گوید مقید به شاک نیست، مقید به خصوص عالم هم نیست. خصوص عالم به حکم؛ مال جامع باشد. جامع کیه؟ آدم. ای آدم‌ها خبر واحد را برای شما حجت کردیم. ای مکلفون خبر واحد را برای شما حجت کردیم. نه می‌گوییم ای مکلفون عالم، نه می‌گوییم ای مکلفون جاهل و شاک، ولی جامع.

سؤال: لا بشرط است در واقع.

جواب: شما هر چی گفتید. حالا اطلاق لا بشرط است، هر چی گفتید در اطلاق. اطلاق اشکالی ندارد، بله اگر این جا اطلاق چی بود؟ جمع القیود بود، یعنی باید توجه کند بگوید ای مکلفون که بعضی‌هایتان ... توجه کند به این که مکلف‌های که عالم به این حکم هستند و مکلفونی که جاهل به این حکم هستند و شاک در این حکم هستند. خب این یک کار زائدی بود از مولی سر زده بود. برای این که برای عالم‌ها وجهی ندارد. یک لحاظ زائد بود، یک عمل زائد بود، یک فعل بلافائده بود. یا اگر اطلاق رفض القیود بعد لحاظ القیود بود. یعنی وقتی می‌خواهد مطلق بگوید ناچار است قیود را لحاظ کند، رفض کند. توی نظر بیاورد رفض کند، این هم لغو بود و الا چطور می‌تواند ...

اما اگر نه، این که بابا شما حکم ببر روی طبیعت هیچی نمی‌خواهد کاری بکنی. مطلق؛ آن مقدمات حکمت مال مقام اثبات است. یعنی ما می‌خواهیم بفهمیم آن مطلق است یا نه. مقدمات حکمت مال ماست نه مال خود مطلق. مطلق چه کار می‌کند؟ طبیعت را نگاه می‌کند حکم می‌دهد به آن. ما بخواهیم بفهمیم این کار را کرده یا نه باید بگوییم در بیان مقام مقدمات حکمت آن‌ها را تطبیق کنیم بفهمیم که این اطلاق مقصودش بوده است و مطلق بوده.

سؤال: اراده جدی مشرّع نسبت به عالم اطلاق یا جاهل....

جواب: اشکالی ندارد ما اطلاق اراده کردیم. همین که حکم روی این....

سؤال: شما... می‌فرماید ...؟

جواب: این فعل زائد است.

سؤال: این اصلاً درست نمی‌گویند که... قصد مولی متمشی نمی‌شود. توجه کند که این عالم به خلاف است. قصد مولی اصلاً متمشی نمی‌شود که بیاید مطلق را ... کند. خب ما از همین بیان استفاده می‌کنیم می‌گوییم... اگر اطلاق ... را بگیریم قطعاً اراده جدی... بله انطباق پیش می‌آید، طبیعت منطبق است، در این بحث نیست اما اراده جدی هم متمشی می‌شود؟ انطباق طبیعت غیر از این است که ...

جواب: به طبیعت اراده جدی دارد. حالا این طور هم بشود، خب بشود. چی لازم می‌آید؟ مگر انحلال است، مگر نسبت به هر منحلّ الیه اراده جدا دارد؟ نه، طبیعت را اراده کرده گفته آب پاک است. آب خب بر این منطبق است، بر آن منطبق است، بر آن هم منطبق است. گفته خبر واحد حجت است. هم بر این که عالم است، هم بر آن ... منطبق است آن. آن که اراده کرده طبیعت آن انطباق دیگه یک امری قهری است، خب باشد. طوری نمی‌شود. لغویت ... آخه شما برهان‌تان لغویت است دیگه. لغویت لازم نمی‌آید.

این اشکالی که عرض می‌کنم هم اشکال بنایی است و هم مبنایی است.

اما بنایی است، خود این بزرگان به ما یاد دادند در جاهای دیگه گفتند آقا اطلاق که اشکال ندارد که، لغویت از آن لازم نمی‌آید. به همین بیانی که توضیح دادیم. پس ... علی مبناکم درست نیست.

و اما مبنایی هم اشکال دارد که حالا اگر کسی از این‌ها قبول ندارد ما مبنائاً می‌گوییم نه، اشکالی ندارد پس این ... این برهان که یک برهانی است که خیلی به آن توجه می‌شود و براساس این برهان خیلی جاها این مکتب محقق نائینی از آن استفاده می‌کند و غیر این‌ها که آقا اهمال محال است پس بنابراین باید تقیید باشد. با همان بیانی که عرض کردیم. این به این بیانی که عرض کردیم این بیان مخدوش است.

اما بیان دوم:

سؤال: حاج آقا با خطابات قانونی هم می‌شود این اشکال را کرد؟

جواب: احسنتم. حالا این را در بیان دوم را نقل می‌کنیم.

بیان دوم این است که اگر ما قائل به خطابات قانونی شدیم کالاماً قدس سره حتی آن اطلاقی که شامل ... وسیع‌تر از این می‌شود که اشکال کردیم. حتی اطلاق شامل آن موردی هم بشود که عالم به مخالفت این اماره با واقع است اشکالی ندارد. می‌گوید آقا، ای آدم‌ها، ای مکلفون خبر واحد حجت است. خب حالا شامل کی می‌شود؟ هم عالم به وفاق و به حکم واقعی، هم عالم به خلاف این حکم در واقع، هم شاک که نسبت به حکم، همه را شامل می‌شود. خب اشکالی ندارد. همان طور که امام فرموده خطابات قانونی عاجز را شامل بشود اشکال ندارد. «ایها الناس صلوا» ایشان می‌فرماید ایها الناس شامل عاجز هم بشود؛ غیر قادر، اشکالی ندارد، خطاب قانونی است.

خب کسانی که این را قبول دارند حالا درسته یا درست نیست در محل خود این مبنا. ولی این هم یک مبنای مهمی است که عده‌ای قائلند بعضی‌ها می‌گویند حتی آقای آخوند هم قائل به این مبنا است و این مسلک اختصاص به محقق امام قدس سرهما ندارد. آقای

آخوند هم از کلماتشان استفاده می‌شود که ایشان هم قائل به خطابات قانونی است که خطابات قانونی این شرایط عامه تکلیف این‌ها در خطابات قانونیه شرط نیست. و اشکالی ندارد.

خب بنابر آن مینا هم این جا می‌توانیم بگوییم که خب این برهان درست نیست. چه اشکالی دارد ما فرض کنیم اطلاق را. بله تأیید به خصوص عالم غلط است. تقیید به خصوص عالم به خلاف هم غلط است. اما اطلاقی که شامل هم آن‌ها بشود، هم شاکی بشود این دیگه چه اشکالی دارد. بنابراین علی هذا المسلك هم ثابت نمی‌شود که برهان بگوید حتماً شک اخذ شده. این هم به خدمت شما عرض شود که...

منتها این اشکال دیگه اشکالی است صرفاً مبنایی و ممکن است عده‌ای به خصوص مستدل معظم که محقق خوبی باشد این مبنا را قبول ندارد. ایشان قائل نیست به این مبنا. یا شهید صدر که این استدلال و این برهان را قبول فرموده، ایشان هم قائل به این مبنا؛ به خطابات قانونیه به این شکل نیستند.

سؤال: استاد فرق بین بیان اول که صرف آدم را می‌گویند با بیان دوم چیه؟

جواب: آن از باب این بود که لغویت لازم می‌آید. ممکن است کسی بگوید آقا من خطابات قانونی را قبول ندارم اما برهان لغویتی که شما می‌گویید با آن اولی... بیان اول این بود که برهان لغویت را اشکال می‌کرد. می‌گفت امر لغوی لازم نمی‌آید چون امر لغو چی بود؟ این بود که فعلی بلائمره، بلافائده سر بزند از مولی. فعل زائدی سر نزده. مطلق گفته این مطلق اتفاقاً آن را هم نشان می‌دهد. مثل همان مثالی که زدم، آینه را بلند کرده که زرد را نشان بدهد، خب عمرو و بکر و خالد را هم اتفاقاً نشان می‌دهد. وقتی حکم را برد روی مطلق قهراً شامل آن اطراف می‌شود. انطباق بر آن‌ها هم پیدا می‌کند اما کار اضافه‌ای او نکرده. همان کاری که برای هدف اصلی‌اش کرده خود به خود خب شامل آن‌ها هم شده. آن در اشکال اول است.

در اشکال دوم این است که اصلاً خطابات قانونی چون خطاب به فرد خاصی نیست، به شخص خاصی نیست، دارد قانون جعل می‌کند. حالا هر کی دید قانون بر او منطبق می‌شود و فایده دارد می‌رود عمل می‌کند، هر کی نه، عمل نمی‌کند.

سؤال: می‌خواهم بگویم یعنی این دو تا یکی نمی‌شود؟

جواب: نه، دو تا یکی نیست، دو تا دو تا است. چون دو تا وجه دارد. منشأ مطلب دو تا وجه است، دو امر است.

خب این اشکال اساسی اول که به خاطر این اشکال ما این برهان را محل مناقشه می‌دانیم و تمام نمی‌آید به نظر.

دو اشکال دیگه هم در کلمات نسبت به این برهان شده.

اشکال اول از آن دو اشکالی که در کلمات به این برهان شده این است که مقتضای این برهان این نیست که اخذ شک باید بشود. مقتضای این برهان این است که باید شک مورد ملاحظه باشد ولو مورداً. مورد شک باشد، و فرق است بین این که شک قید باشد یا مورد باشد. در قید همان طور که در تعریف قید گفتند در قید تقیید جزء و قید خارجی. تقیید جزء

است. یعنی دائره موضوع ضیق می‌شود، مقید است. اما مورد این جور نیست، توی موضوع ضیقی ایجاد نمی‌شود. اما مورد با آن است. مثلاً مثال بزیم برای مورد؛ یک وقت این آیات شریفه قرآن مخاطبش کیه؟ مخاطبش انسان‌ها هستند اما انسان‌های موجود فی العالم فی هذه النشأة یا نه انسان‌هایی که قهراً موردشان، جای‌شان فعلاً این جا است. مولی یک وقت قید می‌زند می‌گوید ای آدم‌هایی که توی این نشئه دنیا موجود هستید حکم‌تان این است. این قید دارد. یک وقت نه، این قید را نمی‌زند ولی چون خطاب به این‌ها دارد می‌کند... این‌ها چه کسانی هستند؟ این‌ها همین‌هایی هستند که توی این نشئه موجودند. خب مولی که... رفتند از این جا که خطاب نمی‌کند. بله این برهان می‌گوید چی؟ این برهان می‌گوید باید مورد این‌ها... مورد، شک، نمی‌شود برای کسی که عالم است مثل کسی که مرده؛ چه عالم به وفاق، چه عالم به خلاف. برای این‌ها نمی‌شود، مثل آدمی که مرده یا هنوز دنیا نیامده نمی‌شود گفت ایها المكلفون، ای آدم‌ها، ای آدم‌هایی که هنوز نطفه هستید و خلق نشدید یا آدم‌هایی که مردید و رفتید. این که نمی‌شود گفت. ای آدم‌ها یعنی همین آدم‌هایی که الان هستید توی این نشئه. این جا هم که دارد می‌گوید ای مردم خبر واحد حجت است. قهراً یعنی ای مردمی که شک دارید، و نمی‌دانید چه جوری است، متحیر هستید. نه آن‌هایی که می‌دانید حکم چیست یا می‌دانید حکم غیر از این است. ولی این شک مورد است، این توی کلمات محقق نائینی قدس سره تخلصاً کأنّ از این اشکال وجود دارد در بعضی کلمات مرحوم امام رضوان الله علیه در انوار الهدایة وجود دارد که شک در اصول عملیه مورد است، نه قید است. بنابراین برهان اگر ما هم قبول بکنیم مفادش و مقتضایش این نیست که اخذ شده شک در موضوع، بلکه مفادش همین است که... لازمه‌اش این است که بگوییم... برای این که آن چیزها لازم نیاید موردش این باشد. مورد هم که باشد دیگه لغویتی نیست دیگه. چون بالاخره مخاطب این‌ها هستند. نه آن‌ها که عالم به آن طرف هستند، یا عالم به این طرف هستند. این مطلبی است که گفته شده.

از این مطلب شهید صدر جواب داده، محققین دیگه جواب دادند، این اشکال را مطرح کردند و جواب دادند، گفتند که بالاخره این مورد بودن این تغییر در عبارت است بالاخره ما سؤال می‌کنیم این ملحوظ هست، باید در این باشد، یا اوسع است موضوع؟ اگر این که شما می‌فرمایید مورد است، قید نیست ولی مورد هست، چیه مورد است؟ یعنی مورد ملاحظه هست یا نه؟ اگر مورد ملاحظه نیست خب اشکال برمی‌گردد. اگر مورد ملاحظه هست خب پس اخذ شده. بنابراین، این کاری را حل نمی‌کند که شما می‌گویید مورد است. چون جاعل... سؤال ما این است؛ این جاعل بالاخره دارد حکم را برای کی جعل می‌کند؟ برای آن که مفروض این است یعنی اگر بخواهیم توصیفش بکنیم، حالش را بیان بکنیم درسته آن قید را اخذ نکرده ولی این که نه عالم به آن طرف است، نه عالم به این طرف. پس نمی‌شود، اسمش را نیاور، خودش را بیاور هست. نمی‌گویی شک اما همین است دیگه. پس برای شک اخذ شده، پس امارات هم مال شک است. اما اگر شما می‌خواهید بفرمایید که نه، اخذ نشده و موضوع اعم است خب این اشکال همان اشکال‌های لغویتی است و آن اشکال‌ها خواهد آمد.

پس بنابراین، این مطلب تمام نیست. این به این نحو تخلص جستن تمام نیست. از برهان بخواهید این جور تخلص بجوید.

سؤال: ظاهراً مقصودش این است که شک اخذ نشده اما شک که اخذ شده.

جواب: شاك اخذ شده؟

سؤال: شاك اخذ نشده اما شك اخذ شده.

جواب: نه، شاك كه اخذ شد شك هم اخذ شده ديگه. يعنى اى شاك، اى كسى كه ذو شك هستى، براى تو شك وجود دارد....

سؤال: كَأَنَّ حاج آقا شك به عنوان مورد است، شك به عنوان قيد. در صدر درس هم كه فرموديد كه ... دو اصطلاح دارد كَأَنَّ ... با همان اصطلاح اول كه حكمى بر خود آن چيز بار ميشود. خود آن چيز موضوع است. اين جا هم شك را آورده قيد آن موضوع كرده اما آن كسى كه شك عارض بر او شده يعنى شاك آن مورد حكم است، مثالهاى هم كه از قرآن زديد ظاهراً بيشتر همين....

جواب: نه قرآن مثال نزدم. حالا بعد تشريف بياورد. چون وقت دارد مى‌گذرد.

اشكال ديگر كه اين جا هست اين است كه آقا اين كه شما اين طرف برهان اقامه كرديد بر اين كه بايد شك اخذ شده باشد اتفاقاً ما برهان داريم كه اين جا ممتنع است اخذ شك در امارات. حالا آن برهاني كه ما مى‌گوييم يا بايد جواب از آن بدهيد يا اين برهان شما در مقابل برهان شما ما برهان داريم بر اين كه اخذ شك ممتنع است. چرا؟ چون گفتند بابا اخذ شك توى امارات ينجر و يؤدى الى التناقض. چون امارات در حقيقت معتبر است به عنوان اين كه طريق است و شارع، كسى كه اماره براى او اقامه شده آن را عالم مى‌داند. خب بگويد اى شاك، اى كسى كه تو را دارند شاك فرض مى‌كنند و تو شاك هستى، تو عالمى. حفظ كند، تحفظ كند بر شاك بودنش و بعد بگويد تو عالمى. اى شاك كه در وجوب دعا عند رؤية الهلال، حالا كه خبر زراره پيش تو قائم شد بر وجوب دعا عند رؤية الهلال تو عالم به وجوب دعا عند رؤية الهلال هستى. اى شاك تو عالمى پس بنا بر اين مولى لازم دارد اين جا فرض بكند كه همين جا شك وجود دارد، هم علم وجود دارد و اين لايمكن.

سؤال: شاك بودن در ظرف واقع است، عالم بودن در ظرف اعتبار است. ... با هم فرق مى‌كند.

جواب: اين همان اشكالى است كه اين جا شده تا ببينيم آيا اين جواب دارد يا جواب ندارد و للكلام تتمه ان شاء الله.

و صلى الله على محمد و آل محمد.